

به بهانه حضور در فستیوال فیلم دیازپورا

گفتگو با آرسنه خانجیان بازیگر سینما

روز پنج شنبه ششم نوامبر فیلم مزرعه چکاوک ساخته برادران تویانی از کشور ایتالیا در فستیوال فیلم دیازپورا در شهر تورنتو و در سالن اینیس کالج به نمایش در خواهد آمد. آرسنه خانجیان بازیگر شناخته شده سینمای کانادا ایفاگر یکی از نقشهای اصلی فیلم است که موضوع آن رویداد تاریخی نسل کشی ارمنه در زمان ترکان عثمانی می باشد. خانجیان از سال 1984 تا کنون در 38 فیلم و سریال تلویزیونی ظاهر شده که خویشاوندان نزدیک، تصاویر خانوادگی، جعبه خورشید، قسمتهای سخنگو، تقویم، پرتره ای از آشیل، ایرما وپ، آخرت شیرین، سفر فلیشیا، کد نا معلوم، بخاطر خواهرم، آرات، صبا، جایی که حقیقت دروغ می گوید و ستایش از عمده ترین آثار او می باشند. آرسنه خانجیان در روز نمایش فیلم مزرعه چکاوک در فستیوال دیازپورا حضور خواهد داشت. بهمین مناسبت با او گفتگویی انجام دادم که از نظرتان می گذرد.

عارف محمدی

به عنوان یک دختر خاور میانه ای لهجه دار برای هنرپیشه شدن تلاش زیادی کردم...

شنیدن شرح حال شما از زبان خودتان شروع خوبی برای این گفتگو خواهد بود. بخصوص که می دانم زندگی پر ماجرابی را پشت سر گذاشته اید.

با کمال میل. من در بیروت، پایتخت لبنان دنیا آمدم و در آنجا بزرگ شدم. در سال 1975 و به هنگام جنگهای داخلی لبنان به همراه خواهرم این کشور را ترک کردیم و به کانادا آمدم. من در یک خانواده ارمنی بدنیا آمدم. پدر بزرگ و مادر بزرگ من از بازماندگان نسل کشی ارمنه بودند. آنها اهل منطقه ای تاریخی در ارمنستان به نام آناتولی بودند که در حال حاضر در شرق ترکیه واقع شده است. با این توضیح من دارای پس زمینه ای متعلق به خاور نزدیک و بیشتر خاور میانه و البته لبنان هستم. از سال 1975 که به کانادا مهاجرت کردم 14 سال در مونترآل ساکن شدم. تحصیلاتم را در رشته مترجمی زبان های فرانسه و اسپانیایی در دانشگاه کنکوردیا با مدرک لیسانس به پایان رساندم و به مدت یکسال بعنوان مترجم مشغول به کار شدم. تحصیلاتم را در مقطع فوق لیسانس در رشته علوم سیاسی در مونترآل ادامه دادم و در سال 1985 در دانشگاه تورنتو به پایان رساندم. در فاصله دبیرستان و دانشگاه در مونترآل دو سال هم در رشته تئاتر تحصیل کردم. و در نمایشنامه های نیز در مرکز ارمنه مونترآل بازی کردم. در سال 1984 با اتوم آگویان کارگردان سینما آشنا شدم و این آشنایی سبب شد تا تجربه های تئاتری ام را در سینما نیز به کار ببرم. از سال 1984 به موازات کار در شورای هنر انتاریو که پنج سال طول کشید در زمینه بازیگری در فیلم نیز فعالیت داشتم.

به چند زبان می توانید صحبت کنید؟

ارمنی که زبان مادری ام است. عربی زبان کشوری که در آنجا دنیا آمدم و تحصیل کردم. زبان فرانسه را هم بخاطر مشترکات تاریخی لبنان با فرهنگ فرانسه یاد گرفتم. البته به این نکته باید اشاره کنم که سیستم آموزشی در لبنان به زبان های فرانسه و انگلیسی بود. اما زبان فرانسه به خاطر وجود انستیتوهای مختلف فرانسوی در

سوریه و لبنان بیشتر غالب بود. بهمین خاطر زبان فرانسه را خیلی زود و از دوران دبستان یاد گرفتم و همزمان عربی و ارمنی هم صحبت می کردم. وقتی به کانادا آمدم شروع به یادگیری زبان انگلیسی کردم و همانطور که گفتم در رشته مترجمی زبان به تحصیل مشغول شدم. اما زبان اسپانیایی را آنطور که باید و شاید ادامه ندادم و بهمین خاطر این زبان را خیلی خوب بلد نیستم. سال گذشته شروع به یادگیری زبان آلمانی کردم. چرا که سالها بود بخاطر وجود کتابهای ارزشمندی که در تئاتر و ادبیات به زبان آلمانی وجود داشت تصمیم گرفته بودم که این زبان را یاد بگیرم تا بتوانم این کتابها را به زبان اصلی بخوانم. بخصوص که به فلسفه نیز خیلی علاقه داشتم و بیشتر کتابهای فلسفی هم به زبان آلمانی نوشته شده است. به همین خاطر یک کمی هم آلمانی بلدم (با خنده...) البته خیلی کم.

به عنوان یک مهاجر برای هنرپیشه شدن با چه مشکلاتی مواجه بودید؟

وقتی کلاسهای بازیگری را شروع کردم در واقع کمی دیر بود. یعنی در سن 25 سالگی و این در حالست که غالبا از سن 15 یا 16 سالگی به دنبال این رشته می روند. البته برای من دلایل دیگری هم وجود داشت. یکی از آنها به رسمیت نشناختن حرفه بازیگری از لحاظ ارزشی و اخلاقی در جامعه ارمنه بود. همین عامل باعث شد که با شک و تردید فراوانی در باره گرایش به این حرفه با پدر و مادرم صحبت کنم. فضای مطرح کردن این موضوع نیز مهیا نبود.

به نوعی یک تابو بود...

دقیقا. بخصوص برای زنان. همانطور که گفتم این حرفه نه آبرومند به حساب می آمد و نه موقعیتی برای کسب موفقیت و رشد دلخواه بوجود می آورد. یک برچسب منفی نیز همیشه به همراه داشت. با وجودیکه اشاره کردم تئاتر جامعه ارمنه فعال بود اما فقط اینطوری جا افتاده بود که تئاتر یک وسیله برای بیان موضوعات فرهنگی است که فقط به عنوان علایق روشنفکری در جامعه ارمنه از آن استفاده می شود و نمی توان آن را یک حرفه برای امرار معاش دانست. اینها بخشی از دلایلی بود که باعث شد من کمی دیرتر وارد عرصه بازیگری شوم. وقتی شروع به یادگیری بازیگری کردم متوجه شدم نه تنها باید اعتماد به نفسم را در قبال این موانع حفظ کنم بلکه باید به عنوان یک دختر خاور میانه ای لهجه دار با ظاهری که بر خلاف عادت عامه مردمی بود که هنرپیشگان مورد علاقه اشان به اصطلاح کانادایی-فرانسوی یا کانادایی-انگلیسی با چشمهای آبی و سبز بودند تلاش مضاعفی برای اثبات حضورم داشته باشم. اگر چه چشمهای من هم سبز است (با خنده..). اما ظاهر من و بخصوص موهای مشکی غیر عادی ام که از دید مردم مرا از بازیگران فیلمهای رایج سینما و تلویزیون تفکیک می کرد، فرصتی بوجود نمی آورد که بتوانم در فیلمهای گیشه پسند یا Main stream مطرح شوم. بهمین خاطر همیشه به عنوان یک بازیگر خارجی در نقش یک مهاجر ظاهر می شدم و طی این سالها همیشه بدنبال این بودم که در فیلمهایی که بیشتر کلاسیک هستند ایفای نقش کنم که این موقعیت به طور طبیعی بوجود نمی آمد.

زمان زیادی طول کشید تا متوجه شدم که یکی از مشکل ترین بخشهای حرفه ای برای مهاجران بخش هنری است. در واقع بیش از تخصص های دیگر. برای مثال اگر یک پزشک باشید طبیعتا مدرک شما را در کانادا یا آمریکا به رسمیت نمی شناسند اما اگر تصمیم بگیرید که این رشته را ادامه دهید فقط با 4 یا 5 سال درس خواندن این موقعیت را کسب می کنید. من نمی گویم که این کار آسانی است و یا کم هزینه است. نه. البته که باید هزینه زیاد و زمان زیادی صرف آن کنید اما وقتی یکبار اینکار را بکنید در جامعه پذیرفته شده و جا می افتید رشته مهندسی هم همینطور است. اما وقتی یک هنرپیشه تئاتر یا سینما هستید یک جورهایی برایتان غیر ممکن است که خودتان را در دل سینمای رایج و عامه پسند مطرح کنید. چرا که هنر به طور عمومی و بخصوص رشته های نمایشی تا حدود زیادی به این مربوط می شود که هنرمندان تصویری که خلق کرده اند را در معرض نمایش قرار دهند. آنها نیاز

دارند که خودشان را روی پرده ببینند. نیاز دارند که صدای خودشان را روی صحنه بشنوند و باور کنند اثر در باره خودشان است. خوب به این ترتیب جا افتادن در این حرفه با توجه با اینکه افکار عمومی به یک سلیقه خاص رایج عادت کرده برای یک مهاجر خیلی خیلی دشوار است.

پرسشی که سالهای سال حتی از سوی هنرپیشگان آمریکایی-آفریقایی و حتی آسیایی که دارای لهجه نبودند نیز مطرح بوده اینست که چرا به آنها نقشهای عمده در سینمای گیشه پسند نمی دهند. دلیلش هم این بود که اینها نتوانسته بودند حضور شان را در میان مردمی که به آن نوع سینما و بازیگران خاص آن عادت کرده بودند بقبولانند. یعنی ثابت کنند که چه کسی هستند و چه توانایی هایی دارند. اما در حال حاضر شرایط خیلی خیلی تغییر کرده است. من حدود 25 سال است که به عنوان هنرپیشه فعالیت دارم و شخصا شاهد این تغییر بوده ام. شما در حال حاضر چهار هابی زیادی با ملیتهای گوناگون بر صفحه تلویزیون و یا صحنه تئاتر و یا پرده سینما می بینید. حتی اخبار را که نگاه می کنید چهره هابی می بینید که رنگ پوست و لهجه متفاوتی دارند. جالب اینست که شما در فیلمهای کانادایی هم هنرپیشه هابی با پس زمینه های فرهنگی متفاوت می بینید که داستان خود فیلمها هم در باره فرهنگهای متفاوت است. دلیلش هم اینست که این نوع فیلمها جایگاه مناسبی در سیاست چند فرهنگی کانادا دارند.

به همین دلیل جالب است که فستیوالهای بین المللی مختلفی مثل دیازپورا که کارگردان هایی از کشور های مختلف جهان مثل کانادا، آلمان، و هلند و غیره در آن حضور دارند برگزار شود. به نظر ما از طریق فیلم و تئاتر مسائل زیادی را می توانیم بیان کنیم. اگر چه هنوز این روشهای بیان به روانی در جریان نیست اما وجود دارد.

با این توضیحات به آینده امیدوارتر هستی؟

البته. خیلی خوشبین هستم. ما در کشوری زندگی می کنیم که پرشهایمان را صادقانه مطرح می کنیم و اگر چه همیشه یک جواب درست برای این سوالات نداریم اما سعی نمی کنیم تفاوتهای تاریخی، فرهنگی و ارزشی مردم را انکار کنیم و یا بر روی این تفاوتها سرپوش بگذاریم

شما با فیلم مزرعه چکاوک ساخته برادران تاویاتی در فستیوال دیازپورا حضور خواهید داشت. ابتدا مایلیم بدانم که چطور با این فستیوال آشنا شدید اینکه نظرتان در باره این نوع فستیوالها چیست.

در مورد فستیوال دیازپورا چند سال پیش شنیده بودم و خوشحال بودم که فستیوالی با نام دیازپورا وجود دارد و از آنجا که این کلمه ریشه تاریخی دارد و به نوعی دارای پس زمینه های تاریخی، اجتماعی، و سیاسی می باشد به همین خاطر اندیشه نامگذاری چنین فستیوالی برایم جذاب بود. مدیر فستیوال دیازپورا هم اوایل سال گذشته با من تماس گرفت که بدلیل مشغله کاری فرصتی برای صحبت در باره فستیوال پیش نیامد تا اینکه امسال قرار شد با فیلم مزرعه چکاوک در فستیوال حضور داشته باشم. به هر حال تاکید می کنم که ایده برگزاری این فستیوال بسیار عالی است. آنهم در سرزمینی که جمعیت زیادی با نژاد و زبان مختلف سرزمینشان را به دلایل زیادی ترک کرده و با این کشور آمدند تا بتوانند زندگی بهتری داشته باشند. ما در حال حاضر هنرمندانی با ریشه های هندی-ترکی-عربی-ایرانی و غیره داریم که تلاش می کنند با مدیوم سینما داستانهایشان را به تصویر بکشند. دیازپورا به اینها تعلق دارد نه فیلمسازان جوان و اصیل کانادایی. اگر نگاهی به فیلمهای شرکت کرده در دیازپورا بیا ندازید نام کشورهایی مثل آلمان، فرانسه، هلند، سوئد، ایتالیا را خواهید دید. آثاری که به گونه ای در چهار چوب سیاستهای فستیوال دیازپورا قرار دارند. این نوع فستیوالها یک فرصت استثنایی برای آشنایی با مسائل مردم کشورهای دیگر می باشد و پنجره های زیادی را بر روی مردم با ذهنیتهای متفاوت باز می کند.

مزرعه چکاوک همچون آراوات در باره نسل کشی ارمنه است. یک رویداد تاریخی و سیاسی که از سوی ترکها همچنان انکار می شود. به عنوان بازیگر ارمنی تباری که در هر دو فیلم حضور داشتی، نسبت به این واقعه چه دید گاهی داری؟

همانطور که خودتان اشاره کردید هر دو فیلم یک حادثه تاریخی را مطرح می کنند. رویدادی مربوط به اوایل قرن بیستم که دنیا شاهد آن بوده اما بنا به دلایل زیادی، هم از سوی عوامل جنایت و هم از سوی برخی از شاهدان انکار می شود. حتی بسیاری از کشور های غربی در باره آن سکوت اختیار کرده اند. آمریکا و اروپا بنا به دلایل سیاسی و اقتصادی درست پس از پایان جنگ جهانی اول با اینکه شاهد این نسل کشی بودند اما به خاطر منافعی که در کشور عثمانی ها داشتند حاضر نشدند عدالت را در باره عاملان این قتل عام تاریخی که ترکهای جوان بودند اجرا کنند. حالا پس از سالها دو فیلم خاص در باره این موضوع ساخته شده است. یعنی از سال 1918 تا زمانی که آرارات ساخته شد و اخیرا هم مزرعه چکاوک، عملا هیچ کجا این واقعه تاریخی مطرح نشد. این در حالیست که ما فیلمهای زیادی در باره هولوکاس که سندی از یکی از تاریکترین صفحه های تاریخ بشری در قرن بیستم است دیده ایم، اما نسل کشی ارمنه شانس اینکه به تصویر کشیده شود را نداشت. نکته جالب در مورد آرارات این بود که اگرچه در باره نسل کشی بود اما در حقیقت موضوع انکار تاریخ را به تصویر می کشید. به همین خاطر نسل امروز ارمنه که نسل سوم کشته شدگان یا بازماندگان این رویداد تاریخی هستند در سراسر دنیا به تلاششان برای یاد آوری این فاجعه تاریخی ادامه می دهند.

مزرعه چکاوک کار برادران تاویانی داستان شکل گیری قتل عام ارمنه توسط ترکهای جوان در زمان امپراطوری عثمانی در سال 1915 است. برادران تاویانی در مزرعه چکاوک برای اولین بار بر اساس رمانی از آنتونیا ارسلان این رویداد را دراماتیزه کردند و اولین بار هم است که این فاجعه از سوی فیلمسازانی غیر ارمنی ساخته می شود. تاویانی ها از فیلمسازان مشهور سینمای قرن بیستم هستند و آثار درخشانی هم مثل شبهای سنت لورنزا در باره موضوعات تاریخی و اجتماعی ایتالیا در زمان جنگ جهانی دوم دارند. به گفته برادران تاویانی وقتی که اینها رمان را می خوانند شگفت زده اعلام می کنند که این داستان باید به تصویر کشیده شود و گفته شود. آنها گفتند که فیلم را نه تنها به خاطر علاقمندی به داستان بلکه به خاطر احساس مسئولیت نسبت به این رویداد تاریخی ساختند. چرا که نسل کشی همچنان در نقاط دیگر دنیا مثل رو آندا ادامه دارد و مطرح کردن اینها بسیار حیاتی است. برای من بازی در این فیلم تجربه دشوار ولی فوق العاده ای بود. چرا که باید خودم و احساسات شخصی ام را که با یاد آوری این فاجعه جریحه دار می شد را از نقش جدا کنم و این کار سختی بود و هر بار که موقع فیلمبرداری شاهد باز سازی صحنه ها بودم اشک می ریختم.

برای پایان گفتگو مایلیم نظرت را در باره سینمای ایران بدانم. آیا تا به حال فیلم ایرانی دیده اید؟

یعنی اخیرا؟!

نه. به طور کلی.

(با خنده و اظهار تعجب) البته که دیدم. مگر می شود کسی را پیدا کرد که اهل سینما باشد و سینمای ایران را

نشناسد. با سینمای ایران از طریق فستیوال تورنتو در دهه هشتاد آشنا شدم. وقتی برای اولین بار فیلمی از سینمای ایران دیدم به عنوان کسی که خود اهل خاور میانه است هرگز فکر نمی کردم چنین تصویر ناب و درخشانی از سینمای فرهنگی این کشور ببینم. سینما برای من بیشتر منحصر به سینمای فرانسه، آمریکا و انگلستان بود. وقتی با سینمای ایران و پیشرفت آن آشنا شدم با وجودیکه می دانستم دارای فرهنگ و ادبیات بسیار غنی ای است اما انتظار چنین سینمایی را با این پختگی نداشتیم. فیلم ساختن در یک کشور مسلمان بسیار دشوار و پیچیده است اما با دیدن سینمای ایران نه تنها داستان گویی آن را بلکه ساختار و تصویر آن را یک انقلاب در سینمای معاصر می دانم. هر وقت هم فرصتی دست بدهد به تماشای فیلمهای ایرانی روی پرده می روم.

آیا فیلمساز یا فیلم مشخصی است که بخواهید نام ببرید؟

بطور مشخص ابتدا با کیا رستمی آشنا شدم و تا به حال تمام آثارش را دنبال کردم و طرفدار سبک او هستم. با سینمای مخملباف آشنا هستم و البته می دانم فیلمسازان خوب و مطرح دیگری هم هستند که در حال حضور نامشان را به خاطر ندارم اما یکی از زیباترین فیلمهایی که دیدم و الآن به یادم آمد زمانی برای مستی اسبها کار بهمن قبادی بود. عاشق این فیلم شدم. سینمای ایران را نمی توان در سالن فیلمهای تجاری جستجو کرد و به نظر من همانگونه که سینمای ایتالیا، فرانسه و آلمان در تاریخ سینما اهمیت دارند سینمای ایران نیز دارای این اهمیت شده است.